

مبانی فکری و کارنامه وهابیت

کلیه مناطق مسلمان نشین حجاز و عراق و شام، آماج حملات وهابیان قرار داشت و تاریخ در این مورد از هجومهای وحشیانه‌ای گزارش می‌دهد.



کلیه مناطق مسلمان نشین حجاز و عراق و شام، آماج حملات وهابیان قرار داشت و تاریخ در این مورد از هجومهای وحشیانه‌ای گزارش می‌دهد.

به گزارش خبرگزاری مهر، در آغاز قرن هشتم هجری فردی موسوم به احمد بن تیمیه، روی برخی از سنن و عقاید رایج مسلمین انگشت اعتراض نهاد و گرایش به آنها را مایه شرک و دوری از توحید پنداشت. مثلاً مدعی شد که شفاعت اولیاء الهی در روز رستاخیز، واقعیت دارد ولی درخواست شفاعت از آنان در این جهان، شرک است. ما در این نوشتار مختصر برآنیم که به بررسی اجمالی و تاریخ شکل‌گیری فرقه ضاله وهابیت بپردازیم.

احمد بن تیمیه نجدی (پایه‌گذار وهابیت) در سال ۶۶۱ هجری قمری پنج سال پس از سقوط خلافت بغداد در حرّان که از توابع شام است به دنیا آمد. تحصیلات اولیه را تا ۱۷ سالگی در آن سرزمین به پایان برد در آن روزگار که حمله مغولان به اطراف شام ترس عجیبی در دلها افکنده بود سبب شد که عبدالحلیم، پدر احمد، همراه خانواده و جمعی از بستگان، حرّان را به سوی دمشق ترک گویند و در آنجا اقامت کنند. تا سال ۶۹۸ هـ. ق چیزی از احمد شنیده نشد، ولی از آغاز قرن هشتم افکار مخرب وی ظهور و بروز یافت. خصوصاً زمانی که ساکنین حمه از وی خواستند آیه الرحمن علی العرش استوی را تفسیر کند، در تفسیر این آیه برای خداوند جایگاهی در فراز آسمانها که بر عرش و سریری متکی است تعیین کرد.

انتشار پاسخ ابن تیمیه در دمشق و اطراف آن غوغایی به راه انداخت به طوری که علمایی همچون جلال الدین حنفی، قاضی وقت، محاکمه وی را خواستار شدند. قاضی او را احضار کرد ولی او در محاکمه حاضر نشد. ابن تیمیه، پیوسته افکار عمومی را به نظرات خلاف مشهور و رایج خود متشنج و پریشان می‌کرد، تا اینکه بالاخره در سال ۷۰۵ هـ. ق در دادگاه محکوم و به مصر تبعید شد. وی در سال ۷۰۷ از زندان آزاد شد ولی تا سال ۷۱۲ به شام برگشت و در آنجا به نشر افکار و نظریات خود پرداخت، تا اینکه مجدداً در سال ۷۲۱ محکوم به زندان شد و در سال ۷۲۸ در زندان مرد.

ذکر بیانیه‌هایی که عالمان بزرگ شام و مصر درباره ابن تیمیه صادر کرده‌اند، در این مقاله نمی‌گنجد لذا برای نمونه به برگزیده‌ای از آنها اکتفا می‌کنیم تا نقش او در تشویش افکار عمومی آن زمان و پاشیدن بذر نفاق در بین مردم روشن شود.

جهانگرد معروف در سفرنامه خود معروف به رحله ابن بطوطه می‌نویسد: من در دمشق فقیه بزرگ حنبله تقی الدین ابن تیمیه را دیدم، او در فنون گوناگون سخن می‌گفت ولی در عقل او چیزی بود، آن گاه می‌افزاید: او در یکی از جمعه‌ها در مسجدی مشغول وعظ و ارشاد بود و من نیز شرکت کردم از جمله گفتار او این بود: خداوند از عرش به آسمان نخست فرود می‌آید مانند فرود آمدن من از منبر، این سخن را گفت و یک پله از منبر پائین آمد، در این هنگام فقیهی مالکی به نام ابن الزهرا به مقابله برخاست و سخن او را رد کرد، مردم به طرفداری از ابن تیمیه برخاستند و فقیه معترض را با مشت و کفش زدند [۱]. این نمونه‌ای از عقاید اوست که شاهد عینی کاملاً بی طرف، با گوش خود شنیده و دیده است هرگاه مردی با این پایه از درایت و آگاهی از عقاید و معارف به تحلیل بپردازد باید از پیامدهای آن به خدا پناه برد.

شمس الدین ذهبی، دانشمند مشهور اهل سنت، در علم حدیث و رجال و درایه سر آمد عصر خویش بود و همچون ابن تیمیه آیین حنبلی داشت. وی در نامه بلند و پندآمیزش به ابن تیمیه چنین می‌نویسد: آیا وقت آن نرسیده که از جهالت دست برداری و توبه کنی؟! بدان که تو به دهه هفتاد عمر خودگام نهاده‌ای و مرگت نزدیک شده است. به خدا قسم، فکر نمی‌کنم تو به یاد مرگ باشی، بلکه کسانی را هم که به یاد مرگ هستند تحقیر می‌کنی! فکر نمی‌کنم سخن مرا بپذیری و به پند من گوش دهی؛ بلکه بر آنی که در برابر نامه کوتاه من، درازگویی کنی تا من رشته سخن را قطع کنم. تو پیوسته در فکر پیروزی بر من هستی تا من سکوت اختیار کنم!

تو که با من - که می‌دانی دوست تو هستم - این چنین می‌کنی، پس با دشمنانت چه خواهی کرد؟! به خدا قسم در میان دشمنان تو افراد صالح و خردمند و دانشور فراوان اند، چنان که در بین دوستانت نیز افراد گنه کار و دروغگو و نادان و بی عار، زیاد به چشم می‌خورند! بدان خوشحالم که از من بدگویی می‌کنی؛ ولی از نصیحتم پندگیر [۲]. سبکی، محقق هم عصر ابن تیمیه، معتقد است ابن تیمیه در عقاید اسلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را درهم شکست. او با اتفاق مسلمانان به مخالفت پرداخت و سخنی گفت که لازمه آن جسمانی بودن خدا و مرکب بودن ذات اوست تا آنجا که به ازلی بودن عالم ملتزم شد و با این سخنان حتی از ۷۳ فرقه نیز بیرون رفت [۳].

ابن شاکر کتبی در شرح حال ابن تیمیه از رساله‌ای یاد می‌کند که وی درباره فضایل معاویه و عدم جواز لعن یزید نوشته است [۴]. ابن حجر هیتمی دانشمند اهل سنت که در زمره بزرگان علما محسوب می‌شود، ابن تیمیه را فردی می‌داند که خداوند او را خوار و گمراه و کور و کر کرده است و پیشوایان اهل سنت بر فساد افکار و اقوال او تصریح دارند. هر کس می‌خواهد از عقاید وی آگاه شود به کتابهای ابوالحسن سبکی و فرزندش تاج الدین و غیر آنان رجوع کند.

سخنان ابن تیمیه فاقد ارزش بوده و او فردی بدعتگزار، گمراه گمراه‌گر و غیر معتدل است. خداوند، به عدلش با او رفتار کرده و ما را از شر عقیده و راه و رسم وی حفظ کند! [۵] انتقادات مستمر دانشمندان وقت، موجب انزوای ابن تیمیه شد و مرامش به تدریج به دست نسیان سپرده شد، چندان که دیگر کسی از افکار وی دم نمی‌زد، گویی در جهان چنین کسی نبوده و چنین افکاری را عرضه نکرده است. بر اثر مبارزات یاد شده، از مکتب ابن تیمیه جز در کتابهای شاگرد وی، ابن قیم جوزی (۶۹۱ - ۷۵۱) نامی باقی نماند. حتی خود ابن قیم نیز در کتاب الروح به چالش با استاد خود پرداخته است.

اکنون باید دید چگونه این مکتب بار دیگر در قرن ۱۲ هجری از انزوا و گم نامی به در آمد و برخی مجدداً به نشر و ترویج آن پرداختند؟ حدود پانصد سال بعد از ابن تیمیه، آراء وی توسط فردی موسوم به محمد بن عبدالوهاب از انزوا و گمنامی به در آمد و با ترویج آن به وسیله قدرت شمشیر، موجی نو از تفرقه و کشتار بین مسلمانان به راه افتاد. متأسفانه طرح مجدد افکار ابن تیمیه از سوی محمد بن عبدالوهاب در شرایط و اوضاع تاریخی بسیار نامناسبی صورت گرفت. چنان که گویی اساساً وضع این افکار، برای ایجاد شکاف و اختلاف میان مسلمین، آن هم در بدترین اوضاع و شرایط تاریخی بود!

ترویج آراء ابن تیمیه از سوی محمد بن عبد الوهاب (که عنوان مکتب وهابیت را به خود گرفت) و سپس حمله وهابیان با پشتیبانی سیاسی - نظامی شیوخ برخی از قبایل نجد به مناطق مسلمان نشین حجاز و عراق و شام و یمن، در دهه‌های نخست قرن ۱۳ هجری صورت پذیرفت، این در حالی بود که امت اسلامی از چهار سو مورد حمله و شکار شدید استعمارگران مسیحی قرار داشت. انگلیسیها، فرانسویها، روسهای تزاری و آمریکائیهها هر کدام به نوبه خود در قرن ۱۹ میلادی گرگ صفتانه امت مظلوم و پریشان اسلامی را مورد حمله قرار داده بودند.

در چنین دوران سختی که مسلمانان نیاز حیاتی به همدلی و همکاری بر ضد دشمن مشترک داشتند، محمد بن عبد الوهاب مسلمانان را به جرم شفاعت خواهی از پاکان و زیارت قبور اولیاء خدا مشرک و بت پرست و واجب القتل خواند! و اعراب بادیه‌نشین را برانگیخت که مناطق سنی‌نشین و شیعه‌نشین حجاز و عراق و شام و یمن را به خاک و خون بکشند و اموال مسلمین را - به عنوان غنیمت جهاد با کفار - به غارت برند!

نکته بسیار عجیب و غیر قابل هضم در این کار، جریان فتوای محمد بن عبدالوهاب (مثلاً به عنوان فقیه) به تکفیر مسلمانان جهان و تشویق و پیروان خویش به قتل و غارت فجیع آنان به اتهام شرک و بت‌پرستی است که صحنه‌های جانگدازی در طول دو قرن اخیر پیش آورده است، چنین فتوایی در بین پیروان ادیان الهی کمتر سابقه دارد.

وی در کتاب کشف الشبهات می‌نویسد: کسانی که فرشتگان و پیامبران و اولیاء الله را شفیع قرار داده و به وسیله آن نزد پروردگار تقرب می‌جویند، خونشان حلال و قتل آنان جایز است. [۶] خشونت و وحشیگری که در ذات این مکتب نهفته و مظاهر آن در حمله و کشتار بی‌سابقه مردم مظلوم کربلای معلی در سال ۱۳۴۳ هجری قمری که حدود ۷۰۰۰ نفر از علماء سادات و مردم را قلع و قمع کردند بسیار دور از باور و انسانیت است [۷]!

پایه‌گذار وهابیت

محمد بن عبد الوهاب در سال ۱۱۱۵ هـ.ق در شهر عَینیه از توابع نجد بدنیا آمد، پدر او عبدالوهاب قاضی شهر به شمار می‌رفت. محمد بن عبدالوهاب فقه حنبلی را در زادگاه خود آموخت. سپس برای تکمیل معلومات رهسپار مدینه منوره شد و در آنجا به تحصیل حدیث و فقه پرداخت. در دوران تحصیل در مدینه، گاهی مطالبی بر زبانش جاری می‌شد که از عقایدی خاص حکایت داشت، چندان که اساتید وی از آینده‌اش نگران شده و می‌گفتند: اگر این فرد به تبلیغ بپردازد گروهی را گمراه خواهد کرد.

چندی بعد، محمد بن عبدالوهاب مدینه را به سوی نقاط دیگر ترک کرد و چهار سال در بصره و پنج سال در بغداد و یکسال در کردستان و دو سال در همدان اقامت کرده‌اند. زمانی هم در اصفهان و قم ساکن بوده و بعد از طریق بصره به احساء و سپس به اقامتگاه پدرش حَریمله رفت. تا زمانی که پدرش در قید حیات بود وی کمتر سخن می‌گفت. تنها گاهی میان او و پدرش نزاعی در می‌گرفت. ولی پس از مرگ پدر به سال ۱۱۵۳ هـ.ق، پرده از عقاید خود برداشت.

تبلیغات محمد بن عبد الوهاب در شهر حَریمله افکار عمومی را بر آشفست، به گونه‌ای که ناچار شد این شهر را به قصد اقامت در زادگاهش ترک کند، در زادگاهش (عَینیه) با حاکم وقت، عثمان بن مَعمر، تماس گرفت و دعوت جدید خود را با او در میان نهاد و قرار شد که ان با پشتیبانی حاکم، آیین خود را تبلیغ کند ولی طولی نکشید که فرمانروای احساء که مقامی بالاتر از حاکم عَینیه داشت عمل عثمان را ناروا شمرد و دستور دار هر چه زودتر فرزند عبد الوهاب را از شهر بیرون کند.

محمد بن عبد الوهاب ناچار شد برای اقامت و تبلیغ مفاشدش محل دیگری را برای زندگی انتخاب کند، بنابراین به منطقه‌ای به نام درعیه رفت. حاکم درعیه محمد بن سعود (جد آل سعود) بود. او دعوت خود را با حاکم در میان گذاشت و هر دو پیمان بستند که رشته دعوت از آن محمد بن عبد الوهاب و زمام حکومت در دست محمد بن سعود باشد. برای استحکام روابط ازدواجی نیز بین دو خانواده صورت گرفت.

محمد بن عبد الوهاب این بار تبلیغات مسمومش را در پرتوی قدرت حاکم آغاز نمود. به زودی هجوم به قبایل اطراف و شهرهای نزدیک شروع شد و سیل غنایم از اطراف و اکناف به شهر درعیه، که شهر فقیر و بدبختی بود، سرازیر گشت، این غنایم، چیزی جز اموال مسلمانان منطقه نجد نبود که با متهم شدن به شرک و بت پرستی، اموال و ثروتشان بر سپاه محمد بن عبد الوهاب حلال شده بود! تا آنجا که آلوسی که خود تمایلات وهابی گری دارد، از مورخی بنام ابن بشر نجدی چنین نقل می‌کند: من در آغاز کار شاهد فقر و تنگدستی مردم درعیه بودم ولی بعدها این شهر در زمان سعود (نوه محمد بن سعود) به صورت شهری ثروتمند در آمد، تا آنجا که سلاحهای مردم آن با زر و سیم زینت شده بود. بر اسبان اصیل و نجیب سوار می‌شدند و لباسهای فاخر می‌پوشیدند و از تمام لوازم ثروت بهره مند بودند، به حدی که زبان از شرح آن قاصر است.

عوامل گسترش وهابیت

به طور کلی می‌توان گفت دو عامل به انتشار دعوت محمد بن عبدالوهاب در میان اعراب بادیه نشین نجد کمک زیادی کرد:

۱- حمایت سیاسی - نظامی آل سعود از محمد بن عبد الوهاب.

۲- دوری مردم نجد از تمدن و معارف و حقایق اسلامی.

توضیح بیشتر اینکه: جنگهایی که وهابیان در نجد و خارج از نجد (حجاز، یمن، شام، عراق و...) می‌کردند، جاذبه‌ای دلفریب داشت به گونه‌ای که ثروت هر شهری که با قهر و غلبه بر آن دست می‌یافتند، بر مهاجمین حلال بود، اگر می‌توانستند آنرا جزو تصرفات و املاک خود قرار می‌دادند و در غیر این صورت، به غنایمی که به دست آورده بودند اکتفا می‌کردند.

جنايات وهابیت

کشتار شیعیان به دست وهابیان در عتبات عالیات، صفحه‌ای سیاه در تاریخ اسلام است. صلاح الدین مختار، که از نویسندگان وهابی است، می‌نویسد: در سال ۱۲۱۶ هـ. ق امیر سعود با قشون بسیار متشکل از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و تهامه و دیگر نقاط به قصد عراق حرکت کرد، وی در ماه ذی قعدة به کربلا رسید و آنجا را محاصره کرد. سپاهش برج و باروی شهر را خراب کرده، به زور وارد شهر شدند و بیشتر مردم را که در کوچه و بازار و خانه‌ها بودند به قتل رساندند. سپس نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شدند و در نقطه‌ای به نام ابیض گرد آمدند. خمس اموال غارت شده را خود سعود برداشت و بقیه به نسبت هر پیاده یک سهم و هر سواره دو سهم، بین مهاجمین تقسیم شد.

ابن بُشر، مورخ نجدی، درباره حمله وهابیان به نجف می‌نویسد: در سال ۱۲۲۰ سعود با سپاهی انبوه به قصد حمله به نجف حرکت کرد و سپاه خود را در اطراف آن شهر فرود آورد. وی دستور داد با روی شهر را خراب کنند، ولی هنگامی که سپاه او به نزدیکی شهر رسیدند خندق عریض و عمیقی دیدند، که امکان عبور از روی آن وجود نداشت. در جنگی که بین طرفین رخ داد بر اثر تیراندازی از باروهای شهر، عده‌ای از سپاهیان سعود کشته شدند و بقیه آنها از گرد شهر عقب نشستند و به غارت روستاهای اطراف پرداختند.

ممکن است تصور شود که وهابیان، تنها بلاد شیعه نشین را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند ولی این اندیشه به هیچ وجه درست نیست و باید گفت: کلیه مناطق مسلمان نشین حجاز و عراق و شام، آماج حملات آنها قرار داشت و تاریخ در این مورد از هجومهای وحشیانه‌ای گزارش می‌دهد که مجال شرح آن نیست. برای نمونه تنها به یک مورد اشاره می‌کنیم: جمیل صدقی در خصوص فتح طائف به دست وهابیان می‌نویسد: از پلیدترین کارهای وهابیان، قتل عام مردم است که بر صغیر و کبیر رحم نکردند، طفل شیر خوار را بر روی سینه مادرش سر می‌بریدند و جمعی را که مشغول فرا گرفتن قرآن بودند، همه را کشتند. چون در خانه‌ها کسی باقی نماند به دکانها و مساجد رفتند و هر که را دیدند، حتی گروهی را که در حال رکوع و سجود بودند، کشتند. کتابها را که در میان آنها تعدادی قرآن و و دیگر کتب حدیث و فقه بود در کوچه و بازار افکندند و آنها را پایمال کردند. این وقایع خونبار در سال ۱۲۱۷ هـ. ق اتفاق افتاد.

وهابیان پس از قتل عام طائف، نامه‌ای به علمای مکه نوشتند و آنان را به آئین خویش دعوت کردند. سپس صبر کردند حج منقضی شد و حاجیان از مکه بیرون رفتند، آنگاه قصد مکه نمودند.

علمای مکه در کنار کعبه گرد آمدند تا به نامه وهابیان نجد پاسخ گویند، در حین گفتگو و مشاوره آنان، ناگهان جمعی از ستمدیدگان طائف داخل مسجدالحرام شدند و آنچه بر آنان گذشته بود. بیان کردند و در میان مردم مکه شایع شد که وهابیان به مکه آمده و کشتار خواهند کرد. مردم مکه سخت در وحشت و اضطراب افتادند، چندان که گویی قیامت بر پا شده است ابو حامد خطیب در مسجد الحرام به منبر رفت و نامه وهابیان و جواب علماء در رد عقاید آنان را قرائت کرد. آنگاه خطاب به علماء و قضات و ارباب فتوا گفت: گفتار نجدیان را شنیدید و عقایدشان را دانستید. درباره آنان چه می‌گویید؟ همه علماء و مفتیان مذاهب اربعه اهل سنت، از مکه مکرمه و سایر بلاد اسلامی که برای ادای مناسک حج گرد آمده بودند، به کفر وهابیان حکم کردند و بر امیر مکه واجب دانستند به مقابله با آنان اقدام کند و افزودند که بر مسلمین واجب است او را یاری کنند و با وی در جهاد علیه وهابیان شرکت نماید و هر کس بدن عذر تخلف کند گنه کار بوده و هر کس در این راه شرکت کند مجاهد، و در صورت کشته شدن شهید خواهد بود. در این امر بین تمام علمای مسلمانان اجماع بود و فتوای مزبور را نوشته و همه مهر کردند.

پی نوشت:

[۱] - رحله ابن بطوطه: ص ۹۵ - ۹۶.

[۲] - تکمله السیف الصیقل: ص ۱۰۹ - ۱۹۲.

[۳] - الدرہ المصیبه فی الرد علی ابن تیمیہ، شبکی، ص ۵.

[۴] - فوات الوفيات، کتبی: ج ۱، ص ۷۷.

[۵] - الفتاوی الحدیثه: ص ۸۶.

[۶] - کشف الشبهات: ص ۵۸ - ۸۷، چاپ دارالقلم.

[۷] - کشف الارتیاب: ص ۷۷ - شهداء الفضیله، علامه امینی: ص ۳۸۸.

*منبع: پایگاه عرفان